

خربدار کالای ایرانی‌ام»

رهبر عزیز انقلاب سپس از استاد کلامی شعری طلب کردند و ایشان هم غزلی کوتاه خواند. رهبر انقلاب سپس به مرتضی امیری‌اسفندقه که بخشی از اجرای برنامه را برعهده داشت، فرمودند: «آقای امیری نمی‌خوانند امشب؟» استاد اسفندقه اجابت کرد:

«این چغیه پاره بود پنهنان در خاک
یا ابر بهاره بود پنهنان در خاک
باور کن استخوان پوسیده نبود
یک مشت ستاره بود پنهنان در خاک...»

«با دوست در دل شب راز و نیاز دارم
شمعم که شادمانه سوز و گداز دارم
آینه‌نگاهم همواره می‌درخشد
من خواب هم که باشم چشمان باز دارم
حرفی نمانده باقی تا بشنوم بگویم
از بس که بی‌نیازم حال نماز دارم
قفل‌نمانده باقی در سایه عنایت
در دست خود کلید درهای باز دارم
نزدیک می‌شود مرگ اما هنوز زود است
من تا به خود رسیدن راهی دراز دارم»

امیری پس از شعرخواندن گفت: «البته قصیده‌ای برای شهید حججی داشتیم اما وقت را مراعات کردم.» آقا فرمودند: «کار خوبی کردید.» میزبان بزرگوار جلسه این‌بار از فاضل نظری خواست شعر بخواند. فاضل گفت، شعری عاشقانه می‌خواند:

«من و جام می و معشوق، الباقی اضافات است
اگر هستی که بسم الله، در تأخیر آفات است
مرا محتاج رحم این و آن کردی، ملالی نیست
تو هم محتاج خواهی شد، جهان دار مکافات است...
ز من اقرار با اجبار می‌گیرند، باور کن
شکایت‌های من از عشق از این دست اعترافات است
میان خضر و موسی چون فراق افتاد، فهمیدم
که گاهی واقعیت با حقیقت در منافات است

اگر در اصل، دین حب است و حب در اصل دین،

بی‌شک

به جز دلدادگی هر مذهبی، مُشتی خرافات است»

حضرت آقا درباره مصرع دوم شعر فاضل که به تقاضای ایشان بار دیگر خوانده شد به مزاح گفتند: «من و جام می و معشوق، الباقی اضافات است. اهل فضاقت هم هستند! لیکن بر لب همه حاضران آمد. همچنین در پایان شعر، ایشان در واکنش به مصرع: «به جز دلدادگی هر مذهبی، مشت خرافات است...» فرمودند: «لعیاذ بالله!» رهبر انقلاب باز گاهی به جمع انداختند مرا دیدند، محبت کرده و فرمودند آقا میلاد هم برای ما رباعی بخواند. من که قرار نبود شعر بخوانم محبت ایشان را اجابت کردم و بخواندم:

«یک پنجره، گلدان فراموش شده
یک خاطره، انسان فراموش شده
در خانه، جماعتی بی‌معجزه‌ها
بر طاقچه، قرآن فراموش شده»

«در این همه رنگ، آنچه می‌خواهی نیست
در این همه راه، غیر گمراهی نیست
در شهر خیابان به خیابان گشتم
آقدر که آگهی ست آگاهی نیست»

«ما سینه زدیم بی‌صدا پاریدند
از هر چه که دم زدیم، آنها دیدند
ما مدعیان صف اول بودیم
از آخر مجلس شهدا را چیدند...»

حوالی ساعت ۱۲:۲۰ بود که جلسه به سخنان رهبر معظم انقلاب رسید. نشاط ایشان پس از گذشت حدود ۳ ساعت از جلسه مثال زدنی و شوکت بود. ایشان به لزوم عفت و حیا در شعر عاشقانه اشاره کردند و فرمودند: «معمولا شعر پارسی ما در عشق، عفیف و نجیب بوده است در حالی که مثلا در شعر عرب پیش از اینها این مسأله رعایت نمی‌شده و گاهی شاعر برای زن یا شاعره شناخته شده‌ای شعر می‌گفته و درباره او تعشق می‌کرده است». دومین مطلب ایشان لزوم توجه به جریان ساز بودن شعر در موضوعاتی چون عدالت، مقاومت و اخلاق بود و اینکه شأن جریان‌سازی شعر باید احیا و حفظ شود. سومین نکته ایشان لزوم حکیمانه شعر گفتن و صاحب حکمت بودن شعرا بود. ایشان فرمودند: «بسیاری از شعرای خوب در گذشته صاحب حکمت بوده‌اند و لقب حکیم داشته‌اند و این مسأله نباید فراموش شود.» نکته دیگری که رهبر انقلاب مطرح کردند لزوم توجه بیشتر به ترانه و سرود و اعتدالی لفظی و محتوایی این حوزه بود. ایشان همچنین وجود جریانی را یادآور شدند که قصد منحرف کردن هنر کشور را با بزرگ کردن هزینه‌ها دارد و مدام در حال برنامه‌ریزی و هزینه کردن است. مطلب دیگر ایشان این بود که جامعه ایرانی با شعر آمیخته است و با آن زندگی می‌کند طوری که من روزی در یکی از آگهی‌های ترسیم در روزنامه این بیت زیبا را دیدم که زبانش به شعر بیدل نزدیک است اما نمی‌دانم برای چیست:

«به صد دام آمیدم دامن از چندین قفس چیدم
ندیدم جز به پال نیستی پرواز آزادی»
ایشان فرمودند باید از این ویژگی جامعه بهره برد برای انتقال مفاهیم متعالی و مغفید از طریق شعر.



گزارش میلاد عرفان‌پور از حاشیه و متن دیدار اهالی شعر و ادب با رهبر انقلاب

قرار شاعرانه

رضا صالحی از مازندران غزل خوبی با این مطلع خواند تا دیگر شاعر جوان این شب باشد:
«گر نباشد عشق، دنیا جای تنگی بیش نیست
بیستون بی‌تیشه فرهاد سنگی بیش نیست»

شاعر باسابقه سبزواری، جواد جعفری‌نسب قصیده‌ای برای پرچم ایران خواند:

«این پرچمی که در همه عالم سرآمد است
از انقلاب کوه آهنگر آمده است...»
نویست به خاتم‌های شاعر رسیده؛ اگر چه دیر. خاتم فاطمه معصومه شریف را صدا زدند از قم شعر بخواند و البته روحانی سپیدمویی که پدر ایشان بود بعد از شعر خوانی تأکید کرد: «ما کاشانی هستیم و ساکن قم. حضرت آقا به لیکنند گفتند: «این تعصب کاشانی‌گری نمی‌گذارد!» خاتم شریف غزلی خواند با مطلع

«توبه‌هایم را شکسته اشتباه دیگری
از گناهی می‌روم سوی گناه دیگری»
عالیه مهربانی غزلی از زبان همسران شهدای مدافع حرم خواند که با استقبال رهبری روبه‌رو شد:

«روی اجاق، قوری شبنم گذاشتم
دم‌نوش خاطرات تو را دم گذاشتم.»

حضرت آقا فرمودند: «خوب است در چنین موضوع ارزشمندی بویژه خانها بیشتر شعر بگویند.» فائزه زرافشان شعری با مضمون رهبری خواند:
«دل‌م می‌خواست باشم راهی دشت جنون من هم
گل سرخی کنار لاله‌های واژگون من هم
بگو نام مرا در زمره عشاق بنویسند
که خوردم خون دل‌ها بیستون در بیستون من هم
چه شد عطر تنت؟ پیراهنت را بادها بردند
رهایم کن که شیون سر دهم در سووشون من هم...»

سمنانه روشنائی از قم نیز غزلی انتخاب کرد برای خواندن:

«آسمان بی‌شک از تکبیرة الاحرام اوست
غم همیشه تشنه دریای ناآرام اوست...»

شاعر بعدی اهل ایلام بود. خاتم سیده‌فرشته حسینی ابتدا سلام ایلامی‌ها را رساند و جواب سلام گرفت و سپس غزلی با این مطلع را به امام کاظم (ع) تقدیم کرد:

«جهان را بیگنار راه جن و انس را دعا کردی
زمین را، آسمان را، ابر و باران را دعا کردی
تمام مردم ایران سر خوان شما هستند
که هم شیراز، هم قم، هم خراسان را دعا کردی
اثر کرده عدایت در زنی آوازه‌خوان حتی
و این یعنی تمام روسپاهان را دعا کردی»

آقا ضمن تحسین شعر، پیشنهاد دادند که مصرع آخر اینطور باشند و این یعنی که حتی روسپاهان را دعا کردی.
محمد حسین ملکیان، از شاعران جوان و موفق اصفهان یکی از موثرترین شعرهای جلسه را خواند درباره واقعه گوهر شاد: «یکایک سر شکست آن روز اما عهد و پیمان نه
غم دین بود در اندیشه مردم، غم نان نه
شی ظلمانی و تاریخ حاکم بود بر تهران
به لطف حضرت خورشید اما بر خراسان نه
کیوت‌های گوهر شاد بودیم و صدای تیر
پریشان کرد جمع یکدل ما را، پشیمان نه

دانم همه را من همه را من همه را من...»
شاعر جهرمی، ایوب پرندآور نیز ابیاتی به حضرت زهرا (س) تقدیم کرد:

«شد فاطمه در عالم بالاترجلی
از فاطمه شد نور به هر جا متجلی...»
جواد اسلامی از چناران خراسان رضوی نیز غزلی خواند، این بار در هجو آل‌سعود:
بگذار بگویم که نگیرند به بازی
تیغ سخنم را دله دزدان حجازی...
حاشا که نشینیم و تو در خطه رستم
بر پیگر یاران علی، اسب بتازی...»
حضرت آقا فرمودند: «آل‌سعود غلط می‌کنه!»
نویت به یکی از جوان‌ترین شاعران دیدار امسال می‌رسد:

میلاد حبیبی که اهل خمینی شهر است. وقتی مجری میلاد حبیبی را معرفی کرد، آقا به من نگاه کردند و فرمودند یک «میلاد» دیگر هم آنجا نشسته است! میلاد حبیبی شعر بسیار زیبایی خواند و حضرت آقا تقریباً برای همه بیت‌ها آفرین گفتند:

«به دست شعله‌های شمع دادم دامن خود را
مگر ثابت کنم پروانه‌مسک بودن خود را
اگر تقدیر، تن دادن به فرمان زلیخا بود
همان بهتر که دست گریگ می‌دیدم تن خود را!»
آقا فرمودند: «آفرین، بله! واقعا همین طوره!»
«تو را ای عشق از بین هوس‌ها یافتم آخر
شبیبه آنکه در انبار کاهی سوزن خود را
اگر این بار رو در رو شدم در آینه با خود
به آهی محو خواهیم کرد تنها دشمن خود را!»
حضرت آقا این بیت را بسیار تحسین کردند و از شاعر خواستند تکرار کند.

«بگو با آسمان بغض‌دار بیرهن از ابر
برای گریه کردن پاره کن پیرهن خود را
به آمیدی که شاید بگذری از کوجهام یک شب
به در آویختم فانوس هر شب روشن خود را»

رهبر معظم انقلاب بار دیگر پرسیدند: «آقا جون از کدام شهری؟» و میلاد گفت: «از خمینی شهر.» یک «حبیبی» دیگر نیز کنار میلاد حبیبی نشسته بود البته از شاعران باسابقه‌تر. محمود حبیبی کسبی شعری برای حضرت امام (رضاع) خواند:

«رسیدم دوباره به درگاه شاهی
چه شاهی که دارد ز شاهان سپاهی»

در بیتهی شاعر به نقاره‌خانه حضرت اشاره می‌کند که آفتاب از آن اذن طلوع می‌گیرد. این شعر نیز تحسین شد و حضرت آقا به مزاح گفتند: «خوب شد فلسفه نقاره‌خانه را هم فهمیدیم، نباشد آفتاب نمی‌زند! ان‌شاءالله خود حضرت اجر شما را بدهد.» بابک اسلامی از اهر نیز شعری آذری را با شور و حال فراوان خواند و پس از او از دیار نجف‌آباد سیدعلی شکراللهی غزلی با این مطلع زمزمه کرد:

«اهل مسجد شده‌ام جام پیاپی بفروشم
ایستگاه صلواتی بزنم می بفروشم»

حضرت آقا ضمن تحسین شعر پیشنهاد دادند در مصرع ۲ به جای «ایستگاه صلواتی بزنم» گفته شود «ایستگاه صلواتی زده‌ام».

ادامه از صفحه اول

«پیمان شکست دشمن شیطان پرست ما
نابود باد خصم سیه‌روی پست ما
از مسند غرور هیالوی غرب را
پایین کشید همت پزدان پرست ما
هر کس که گشت حاکم کاخ سپید مرد
در آرزوی دیدن روز شکست ما
ما وارث ولایت عشقیم کز ازل
با عشق اهل‌بیت گره خورده هست ما

...
عاشقان را گر هزاران جان دهند
جمله را در صحبت جانان دهند
اهل گل را دادن جان مشکل است
اهل دل، جان را ولی آسان دهند
ما ز جان آسان و خندان بگذریم
هر زمان مولای ما فرمان دهند
وقت آن شد گوشمالی سهمگین
فارسان بر لشکر شیطان دهند
این گرازان گریزان تا به کی
در بهشت قدس ما جولان دهند
صبح آن روز درخشان دیر نیست
تا تو را آزادی از حرمان دهند
زود باشد ای بهارستان حزن!
اجر صبر را لبی خندان دهند»

حضرت آقا بسیار فرید را تحسین کرد: «خیلی خوب بود، الحمدلله شما در حد بسیار خوب شعر قرار دارید، هم مضمون‌ها، هم الفاظ، هم مناسبت. بار اول هم نیست چنین شعرهای خوبی از شما می‌بینیم. شعر شما پاسخ به نیاز روز است؛ خدا شما را حفظ کند و شفای عاجل عنایت کند به شما.»
شاعر بزرگ و شناخته‌شده، یوسفعلی میرشکاک، پیش از شعرخوانی گفت: «با سلام به حضرت آقا از زرفنای وجودم.» قصیده استاد میرشکاک برای حضرت زهرا (س) بود با ابیاتی از این دست:

«جهانیان همه نقشند و نقش جان، زهراست
جهان، سراب فنا، جان جاودان زهراست
نشان مجوز مزار حقیقت ازلی
چرا که در دو جهان شأن بی‌نشان زهراست...»

در بیتهی از این شعر، میرشکاک تعبیر مستی جسم و جان را برای حضرت علی (ع) به کار برده بود. حضرت آقا با لیکندی گفتند: مگر حضرت امیر، مستی جسمی هم داشته‌اند؟! پس از پایان شعر حضرت آقا فرمودند: «خیلی خوب، ماشاءالله به این قصیده‌سرایی بلند و زیبا و خوش لفظ.»
شاعر پیشکسوت افغانستان که از کابل آمده بود و خبر مجروحیت برادرزاده‌اش در حادثه انتحاری افغانستان غمگینش کرده بود، شاعر بعدی بود. صفرعلی احمدی یک رباعی برای امام حسن (ع) و غزلی زیبا در توسل به حضرت معصومه (س) خواند:

«در بدر فلک آل عبا را نگرید
در ماه خدا، ماه خدا را نگرید
چون غنچه به روی دست زهرا بتول
لیکن امام محبتی را نگرید...»

دکتر علی‌اکبر شاه، شاعر و استاد زبان فارسی دانشگاه کشمیر و نماینده شاعران فارسی‌زبان هندوستان ضمن تقدیر از زحمات علیرضا قزوه و هادی کیاسری در احیای زبان فارسی و شعر پارسی هندوستان، شعری انقلابی خواند:

«فتنه این بار هم از شام به راه افتاده است
کفر در هیأت اسلام به راه افتاده است
علم آل‌سعود است به نام اسلام
فتنه عاد و نمود است به نام اسلام
نپروان است و خوارچ غم ایاران ندند!
بر سر نیزه ببینید که قرآن دارند
باز از چشمه تاریخ جنون می‌جوشد
هند تا اندلس از غلغله خون می‌جوشد...
غزل «خسرو» در آنجمنی «غالب» نیست
غزل «بیدل» اگر هست کسی «طالب» نیست...»
حضرت آقا اشاره کردند که البته اینجا بیدل، زیاد طالب دار!

«شمع «اقبال» برافروختنی خواهد شد
شعر ابریشم کشمیر، «فغنی» خواهد شد»
آقا فرمودند: بله! اتفاقاً اقبال لاهوری در اصل کشمیری بوده است.

«موجی از آتش و آواز به پا خواهد خاست
شرق از خواب قرون باز به پا خواهد خاست
پیر ما پرچم توحید به دست آمده است
بر صف لشکر کفار شکست آمده است»
آقا با تحسین این شعر، فرمودند: شما با اینکه زبان مادری‌تان نیست بسیار خوب شعر گفته‌اید، طوری که احساس می‌شود زبان مادری‌تان پارسی است. کاملاً شعر خوبی بود.
قزوه ضمن تعریف از شعرخوانی‌های فنی استاد شاهی از اردبیل از ایشان دعوت کرد شعر بخوانند. استاد شاهی شعرهایی به آذری و فارسی خواند و بسیار جلسه را به شوق آورد:

«ای قوم خصومت مکنید این همه با من
سعد اوغلی بیدالله هوالغوزدی یا من
از عرش و زمین و ملک و انس بپرسید
شاهم به ثریا من و شاهم به سرا من
هر آنچه که در غیب و شهود و ملکوت است

